



تلخ یا شیرین

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند،
(و به آنان) می گویند: درود بر شما باد، به (پاداش) آنچه انجام می دادید به بهشت وارد شوید.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
و اگر می دیدی هنگامی که فرشتگان جان کافران را می گیرند به صورت و پشت هایشان می زنند
و (می گویند) عذاب سوزان را بچشید.

کسانی که در زندگی خود به خدا و پیامبرانش ایمان دارند و به فکر زندگی پس از مرگ هستند،
مانند پادشاه زیرک اند که رفتن از شهر، هیچ ترسی برایش نداشت؛ چرا که می دانند در زندگی جدید
خود نیز در آرامش و راحتی به سر خواهند برد.
اما کافران و بدکارانی که تمام زندگی خود را به خوش گذرانی و تفریح در دنیا می پردازند و برای
سفر خود توشه ای آماده نمی کنند،
اصلاً دوست ندارند از این دنیا بروند؛ زیرا می دانند مرگ برای آنها به معنای پایان خوشی ها و سر
آغاز سختی هاست.

وقتی او را از در قصر بیرون می بردند، در میان جمعیت انبوهی که آمده بودند تا برای آخرین بار پادشاه
را ببینند، چشمش به پیرمرد دلسوز و دانا افتاد که با رضایت به او نگاه می کرد.
همین که کشتی به جزیره رسید، مأموران، سلطان را نزدیک ساحل به آب انداختند و بازگشتند. آنها
نمی دانستند که عذۀ زیادی در جزیره منتظر ورود دوست عزیزشان، یعنی پادشاه هستند و قصر بزرگ و زیبای
او را که در میان باغی قرار داشت برای آمدنش آراسته اند.
سال ها بعد، مردم آن شهر بزرگ از دریانوردان می شنیدند که در وسط دریا شهری زیبا و بی نظیر هست
که...^۱

۱- برگرفته از کتاب منازل الآخرة نسخ عیسیٰ فی، با تغییر.

مردم این شهر طبق رسم قدیمی، در روز معینی کنار دروازه شهر جمع می شوند. آنان اولین کسی که
وارد شهر می شود را به دوش می گیرند و او را به عنوان پادشاه خود انتخاب می کنند. آنها تا یک سال، به
تمام دستورات پادشاه عمل می کنند و فرمان بردار او هستند. سال بعد دوباره همگی در کنار دروازه شهر جمع
می شوند. بنابراین، هیچ پادشاهی در این شهر نمی تواند بیشتر از یک سال بر مردم حکومت کند.
- پس تکلیف پادشاه قبیله چه می شود؟
- او را بر کشتی سوار می کنند و به جزیره ای می برند و در آنجا می گذارند.
- می دانی آن جزیره کجاست؟



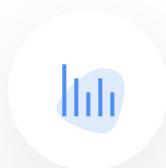
«این دیگر چه رسمی است؟ چرا مردم شهر همگی در مقابل دروازه شهر جمع شده بودند؟
چرا تا مرا دیدند، به طرفم دویدند؟ چرا مرا روی شاه هایشان نشاندند و به قصر آوردند؟ مگر این شهر
حاکم و فرمانروا ندارد؟ شاید مرا با شخص دیگری اشتباه گرفته اند...»





اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد